

کاربردهای خاص «را» در برخی متون فارسی

اصغر باباسالار^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از صفحه ۱۸۱ تا ۱۹۶)

تاریخ دریافت: ۹۱/۵/۲۷، تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۵

چکیده

معانی و کاربردهای مختلف «را» در کتب و مقالات دستوری، محلّ بحث‌ها و مناقشات گوناگونی بوده است. گروهی از دستورنویسان آن را حرف نشانه و نقش نما شمرده‌اند و برخی آن را حرف اضافه دانسته‌اند. در کتب سنتی دستور نیز معانی چندی برای «را» ذکر کرده‌اند؛ از جمله اختصاص، استعانت، تعلیل، توضیح، موافقت، مطابقت.

در این مقاله، هفت نوع کاربرد مختلف «را» بازشناخته شده است: «را» به عنوان نشانه مفعول صریح و غیرصریح؛ «را» به عنوان نشانه حرف اضافه؛ «را» به عنوان نشانه کسره اضافه؛ «را» ی فکّ و فصل اضافه؛ «را» ی زاید و تأکید؛ «را» با نهاد؛ «را» با افعال مجهول. در مقاله درباره هر یک از این کاربردها، آرا و دیدگاه‌های دستورنویسان مختلف مرور شده و با ارجاع به برخی متون زبان و ادب فارسی، شواهد جدید و نکات تازه‌ای امکان عرضه یافته است.

واژگان کلیدی: «را»، حرف اضافه، فکّ و فصل اضافه، حرف زاید، مضاف‌الیه.

۱. رایانامه نویسنده مسئول: babasalar@ut.ac.ir

مقدمه

غالب دستورنویسان زبان فارسی، حرف «را» را حرف نشانه گرفته (خانلری، ۱۳۷۰: ۷۷؛ مشکوٰالدینی، ۱۳۷۴: ۲۱۳؛ شریعت، ۱۳۷۱: ۳۲۴؛ احمدی و انوری، ۱۳۷۱: ۲۲۴) و برخی هم به نقش نما بودن آن اشاره کرده‌اند (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۱: ۱۰۸؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۴۸). برخی «را» را حرف اضافه دانسته‌اند (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۵۷؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۴۸). اصولاً همه حروف و ادوات، کلمات نشانه و نقش‌نما هستند و این امر فقط به حرف «را» اختصاص ندارد. دکتر خیام‌پور (۱۳۷۲: ۱۲۸) با نظر به نقشی که این حرف در کلام بازی می‌کند، آن را حرف مفعولی خوانده است. این حرف به عنوان حرف اضافه پسین به کار برده می‌شود که در عین حال، نشانه مفعول صریح و غیرصریح هم هست؛ هر چند بیشتر حروف اضافه پیش از متمم قرار می‌گیرند و نشان‌دهنده اسم یا گروه اسمی‌اند. در کتاب‌های منظوم و منثور زبان فارسی، «را» معانی متعدّد و متنوعی دارد که اختصاص، استعانت، تعلیل، توضیح، موافقت، مطابقت از جمله آنهاست. «را» گاه مترادف با بسیاری از حروف اضافه - مانند «از»، «به»، «با»، «بای» قسم، «بر»، «تا»، «در» «درباره»، «در برابر»، «نزد»، «پیش»، «کسره اضافه - هم به کار رفته است (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۵۸-۳۶۹).

«را» در گذشته یا نشانه مفعول صریح یا غیرصریح بوده، یا به صورت زاید و برای تأکید به کار رفته است و یا نشانه کسره اضافه، نشانه مضاف، نشانه مضاف‌الیه بوده و گاه سبب فکّ یا فصل اضافه شده است، اما بیشتر حرف اضافه یا معادل یکی از حروف اضافه بوده است. برخی از این معانی و کاربردها همچنان در زبان فارسی رایج است. حال با این توضیح مختصر برای تبیین و تعیین بیشتر نقش و جایگاه حرف «را» در گذشته و حال، موضوع را طبقه‌بندی می‌کنیم و درباره هر مبحث با اتکا به ادله و شواهد سخن می‌رانیم.

۱. «را» نشانه مفعول صریح و غیرصریح

هر گاه فعل، متعدی یا لازم‌المتّم باشد، عمل فعل از فاعل به کلمه یا گروه دیگری سرایت می‌کند که آن کلمه یا گروه را مفعول (صریح، غیرصریح) گویند. «نقش‌نمای مفعول، پس‌واژه "را" است. این کلمه را از آن رو پس‌واژه می‌نامند که پس از مفعول می‌آید» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۱: ۱۰۸)؛ مثل:

«ز تخت اندر آورد ضحاک را سپردش سر و تاج او، خاک را»

(فردوسی، ۱۳۱۳، ج ۶: ۱۶۶۹)

این حرف در قدیم کمتر به عنوان نشانهٔ مفعول صریح به کار می‌رفته و بیشتر نشانهٔ حرف اضافه بوده است. امروزه نیز کاربرد آن در جایگاه مفعول صریح، وقتی است که مفعول، معین و مشخص باشد. هر گاه «را» پس از مفعول ظاهر شود، نشانهٔ سه چیز است: مفعول صریح، متعدی بودن فعل، معرفه بودن مفعول؛ و استعمال آن بعد از اسم خاص، بعد از اسم معرفه، بعد از ضمیر، بعد از اسمی که به ضمیر اضافه شده باشد، الزامی است؛ همانند: «علی را دیدم»، «کتاب را خریدم»، «آنها را شناختم»، «کتاب تو را برداشتند». با توجه به این مطالب، آنچه را دکتر شریعت (۱۳۷۱: ۳۲۴) و دکتر مشکو!الدینی (۱۳۷۴: ۲۱۴) دربارهٔ مفعول صریح گفته و تقسیم‌بندی کرده‌اند، به طور کامل نمی‌توان پذیرفت.

در متون گذشته به ندرت می‌بینیم که حرف «را» با هر دو مفعول یک فعل در جمله ظاهر شده باشد؛ مانند:

«آن فال‌گوی بازآمد و هرگز را بگفت این حال را» (طبری، بی‌تا: ۶).

«تنت کان و جان گوهر علم و طاعت بدین هر دو بگمار تن را و جان را»

(قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۰)

«نافرید آفریدگار مگر جز زیان مرا، زبان تو را»

(سنایی، ۱۳۸۹: ۶)

«چون نماز بگزاردم قصه با وی بگفتم و گفتم خدای را مرا از کار آگاه کن» (تذکر! الاولیا، ۱۳۹۰: ۳۲).

و گاهی «را»ی مفعول صریح، حذف و به جای حرف اضافه در پی متمم می‌آمده است؛ مانند: «گوری فرو برم... و تن مرگ را دهم» (ابوسعید، ۱۳۲۰: ۱۲).

در برخی موارد «مر» پیش از مفعول قرار می‌گرفته و «را»ی نشانهٔ مفعولی حذف می‌شده است، مانند:

«چه خطر دارد بیرون شدن از بیشه و بر آنکه بیرون برد از دریا مر اسب و سپاه»

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۱: ۳۴۷)

«خداوند را دیدم اندر بهشت مرین زند و استا همه او نوشت»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۶)

«آورده‌اند که مر آن پادشاه‌زاده که مملوح نظر او بود، خبر کردند» (سعدی، ۱۳۸۴: ب: ۳۴۲).

۲. «را»ی نشانه حرف اضافه

حرف اضافه یا متمم‌ساز، کلمه‌ای است که گروه اسمی یا اسمی را وابسته و متمم کلمه دیگر می‌کند و با کلمه بعد از خود مجموعه‌ای می‌سازد که بیشتر یا معادل قید است و یا معادل صفت، به طوری که بعضی از اینها بدل به قید یا صفت مرکب می‌شوند. حروف اضافه عبارت‌اند از: به، با، بر، بی، تا، جز، به‌جز، چون، در، کسره آخر، از، برای، همچون، را. در قدیم «آل، اندر، ایدون، باز، زی، فاه، فرا، فرو، وا، مر» نیز گاهی متمم‌ساز (حرف اضافه) بوده‌اند.^۱

«را» در گذشته بیش از آنکه نشانه مفعول صریح باشد، در معانی حروف اضافه به کار رفته است و گاه با حروف اضافه دیگر، گروه‌های گسسته حرف اضافه‌ای می‌ساخته است؛ بدین صورت که یک حرف اضافه، پیش از اسم یا گروه اسمی قرار می‌گرفت و دیگری پس از آن می‌آمده است. کاربرد این گروه‌های گسسته حرف اضافه‌ای بیشتر برای تأکید بوده است؛ مانند «مر... را»، «از بهر... را»، «از پی... را»، «از... را»، «از برای... را». هرچند از نظر دستور تاریخی، اینها را می‌توان بازمانده گروه‌های گسسته حرف اضافه‌ای فارسی باستان و فارسی میانه شمرد.

«به نظم اندر آری دروغ و طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را»

(قیادیانی، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

«من از بهر این نامه شاه را به فرمان به سر بسپرم راه را»

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۵۰)

«ز بهر ورا از در بستن است همان نیز بیمار و آبستن است»

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۸۳۷)

«از قضا را بود عالی منظری بر سر منظر نشسته دختری»

(عطار، ۱۳۸۵: ۲۸۶)

«را»ی حرف اضافه، در متون گذشته در معانی متعدّد به کار رفته و گاه جانشین

حرف اضافه دیگر شده است که بسیاری از پژوهشگران به آن پرداخته و شواهدی برای آن ذکر کرده‌اند (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۵۸-۳۶۹؛ خیام‌پور، ۱۳۷۳: ۱۷۷-۱۷۸؛ شفیعی، ۱۳۷۷: ۳۴۶). برای آشنایی و آگاهی، مواردی ذکر می‌شود تا گواه بر مدعای نخستین باشد که «را» بیشتر در معنای حرف اضافه به کار رفته است.

۱. اختصاص

«جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
پوشید جوشن همه کینه را بسازید نو کین دیرینه را»
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۲۳)

«حکمت محض است اگر لطف جهان‌آفرین خاص کند بنده‌ای مصلحت عام را»
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۵)

۲. استعانت و واسطه

«سفیر میان ایشان زن حجامی بود. زن حجام را بدو پیغام داد که شوی من مهمان رفت. تو برخیز و بیا، چنانکه من دانم و تو» (نصرت‌الله منشی، ۱۳۸۶: ۷۶).

۳. تعلیل

«یکی تازیانه بر آن تیزرو بزد، خشم را نامبردار گو»
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۱۷۳)

«گفتم وفا را تا قلعت رویم و چون وی را آنجا رسانند بازگردیم» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۴).

۴. موافقت و مطابقت

«اینجا ز صواب رای عالیت یک شغل نمی‌رود خطا را»
(انوری، ۱۳۶۴: ۵)

«قاعده‌ی هر روز را می‌جست شاه که ببیند مسجد اندر نو گیاه»
(مولوی، ۱۳۳۶: ۶۹۳)

۵. برای مقابله

«جفا کردی جفا دیدی جفا را وفا کن تا وفا بینی وفا را»
(فخرالدین گرگانی، ۱۳۳۸: ۲۸۶)

- «بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا»
(سعدی، ۱۳۸۴ الف: ۹۳)
۶. مترادف «از»
«جمره است مگر خصم تو زیرا که نپاید
در هیچ عمل منصب او بیش سه دم را»
(انوری، ۱۳۶۴: ۸)
۷. مترادف «با»ی قسم
«طریق خدمت و آیین بندگی کردن
خدای را که رها کن به ما و سلطان باش»
(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۱۲)
۸. مترادف «با»
«نگارا من از آزمایش به آیم
مرا باش تا بیش از این آزمایی»
(فرّخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۳۹۴)
۹. مترادف «بر»
«آب بریز آتش بیداد را
زیرتر از خاک نشان باد را»
(نظامی: ۱۳۸۴، ۹)
۱۰. مترادف «در»
«اگر شب رسی روز را بازگرد
بگویش که تنگ اندر آمد نبرد»
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱، ۲۸۳)
۱۱. مترادف «تا»
«روزی به رزمگاه شبانگاه را نماند
ناکشته هیچ دشمن او در دیار او»
(فرّخی سیستانی، ۱۳۸۵، ۳۴۱)
۱۲. مترادف «به»
«مسعود سعد دشمن فضل است روزگار
این روزگار شیفته را فضل کم نمای»
(مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۱۰۵)
- «طاهر را از این حال خبر شد، دوپست مرد را بفرمود تا در زورق نشینند» (عوفی، ۱۳۲۱: ۲۳۶).
۱۳. مترادف «درباره»

«فرمان آنکه احوال گذشته را بحث و استکشاف رود» (جوینی، بی تا: ج ۳، ۷۵).

۱۴. مترادف «در برابر»

«راست نیاید قیاس خلق در این باب زخم ملک را، نه مغفر است و نه جوشن»
(قبادیانی، ۱۳۶۸: ۱۶۹)
«سوم پیراهن صبر پوشیده‌ام که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست (بیهقی، ۱۳۲۴: ۳۳۹).

در زبان فارسی رایج امروز نیز گاه «را» در معنای حرف اضافه به کار می‌رود و در تبدیل و تغییر ساختارهای زبانی، تنوع بیشتری ایجاد می‌کند. هر گاه «را»ی حرف اضافه بعد از اسمی قرار گیرد که نقش قید زمان یا مکان را بازی می‌کند، بیشتر در معنی «برای» به کار می‌رود؛ مانند: «من شب را در خانه دوستم ماندم. او ساعتی را در کنار پارک قدم زد»؛ یعنی برای شبی و برای ساعتی.

البته در نگاه نخست «را» زاید به نظر می‌رسد و برداشتن آن لطمه‌ای به سخن وارد نمی‌کند، اما باید توجه داشت که این «را» طول شب و طول ساعت را نشان می‌دهد و مراد گوینده آن است که در طول شب و در طول یک ساعت آن عمل را محقق ساخته است.

همچنین می‌توان به مواردی اشاره کرد که با تغییر ساختار جملات و تبدیل آنها از جمله‌های فعلی به جمله‌های اسنادی، فاعل را به متمم تبدیل کرده و حرف «را» را در مقام حرف اضافه قرار داده است. در جمله‌هایی که با فعل تام ساخته می‌شوند فاعل بدون «را» به کار می‌رود؛ مانند: «این راه پایانی ندارد. دنیا به کسی وفا ندارد». ولی هر گاه همین فاعل همراه با فعل اسنادی به کار رود، فاعل به متمم تبدیل می‌شود که همراه حرف اضافه «را» می‌آید؛ مانند: «این راه را پایانی نیست. دنیا را به کسی وفا نیست».

و گاه به طریق مرسوم و معهود قدیم، چنین جملاتی را در زبان روزمره می‌شنویم:
«مردم را بگویند که احترام یکدیگر را نگاه دارند».

۳. «را»ی نشانه کسره اضافه

پژوهشگران دستور، گروه‌های اسمی را به چند دسته تقسیم کرده‌اند (فرشیدورد، ۱۳۸۲:

۳۳۸-۳۷۵) که هر کدام از آنها از یک اسم یا بیش از یک اسم و وابسته های آن ساخته می شوند. وابسته های اسم می تواند پیش یا پس از آن بیاید و گاه گردان باشد. اگر این وابسته ها بدون واسطه و بلافاصله به اسم ملحق شوند، به آن گروه اسمی پیوسته و در غیر این صورت به آن گروه اسمی گسسته گویند. وابسته های اسم می تواند صفات بیانی، صفات عدد ترتیبی، مضاف الیه، شبه مضاف الیه، شاخص (شبه بدل) و... باشد. آنچه در این مقال موضوع بحث است، گروه های گسسته اسمی است که از تقدیم مضاف الیه بر مضاف حاصل می شود. از دیرباز هر گاه مضاف الیه بر مضاف مقدم می شد و در پی آن «را» می آمد، نشان دهنده آن بود که دو جزء گروه اسمی از هم گسیخته و ساختاری پدید آورده که آن را گاه «فک اضافه» و گاه «فصل اضافه» می نامیدند (معین، ۱۳۷۰: ۲۰۳؛ تجلیل، ۲۵۳۵: ۸۷). اما غالب دستورنویسان روزگار ما، حرف «را» را نشانه مضاف الیه گرفته و آن را کسره اضافه به شمار آورده اند (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۶۷؛ ختام پور، ۱۳۷۲: ۱۷۷؛ شریعت، ۱۳۷۱: ۳۲۵). دکتر محمد معین و دکتر جلیل تجلیل با نقل جمله ای از دستور قبیه یکی از اشکال فک یا فصل اضافه را تقدیم مضاف الیه بر مضاف دانسته و گفته اند آن مضاف الیه مبدل به مفعول می شود و مثالی چنین آورده اند: «آدمی را عمر عزیز است»؛ یعنی عمر آدمی عزیز است (معین، ۱۳۷۰: ۲۰۳؛ تجلیل، ۱۳۵۴: ۹۵۹).

حال با توجه به مطالب مزبور باید گفت این نوع تقدیم و تأخرها، در ذیل گروه های گسسته قرار می گیرد و «را» نشانه کسره اضافه است؛ از این رو نمی تواند نشانه مفعول باشد یا مضاف الیه را به مفعول مبدل سازد، زیرا در مثال مطرح شده، فعل اسنادی است و نیازی به مفعول ندارد و در عین حال «را» نشانه مضاف الیه مقدم است و بر جای کسره اضافه نشسته است. دکتر معین در بند دیگری از سخن خود، با نقل از مؤلف غیاث اللغات می نویسد: «باید دانست که گاهی کلمه را بدل کسره اضافه آرند، چنانکه در مصرع: "روده نیوشندگان را شکیب" ای: شکیب نیوشندگان. در نهج/لادب نجم الغنی نیز عین این گفتار آمده است» (معین: همان).

آرای پژوهشگران و نتایج حاصل از آن ما را به این نتیجه می رساند که هر گاه مضاف الیه بر مضاف مقدم شود و «را» در پی آن قرار گیرد، بهتر است آن را گروه اسمی گسسته بدانیم و آن «را» را نشانه حرف اضافه به حساب آوریم. برای اثبات این ادعا

شواهد متعددی ذکر می‌شود:

- «بس فراخ است حرص را میدان سخت تنگ است رزق را روزن»
 «میدانِ حرص» و «روزنِ رزق» (جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰: ۲۸۹).
- «یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود»
 «روشنی دیده» (حافظ، ۱۳۸۱: ۱۶۰).
- «مرا بود نوبت، برفت آن جوان ز دردش منم چون تنی بی‌روان»
 «نوبتِ من» (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۴۴).
- «مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوند بختیان را ز جرس صبحدم آوا شنوند»
 «آوایِ بختیان» (خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۰۰).
- «پست گشت مرا همّت بلند زنگار غم گرفت مرا طبع غم‌زدای»
 «همّت بلندِ من» و «طبع غم‌زدایِ من» (مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۱۰۴).
- «بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم»
 «سقفِ فلک» (حافظ، ۱۳۸۱: ۲۹۱).

۴. فکّ و فصل اضافه

حکیمان و ناقدان شعر و لغت‌نویسان از دیرباز مباحثی دربارهٔ دستور زبان فارسی نگاشته‌اند، اما دستورنویسی در زبان فارسی - البته با نگاه نو - قدمت چندانی ندارد و بیش از یکصد سال از تدوین و تبیین آن نمی‌گذرد؛ از این رو در گام‌های نخستین، الگوی دستورنویسان، دستورهای زبان عربی و ترکی یا فرنگی بوده و از این رهگذر پاره‌ای از اصطلاحات و تعبیرات از آن زبان‌ها به زبان فارسی راه یافته است. یکی از این اصطلاحات، فکّ یا فصل در اضافه است که از زبان عربی به دستورهای سنتی فارسی وارد شده؛ اگر چه «در نحو عربی برعکس زبان فارسی از فکّ اضافه سخنی در میان نیست، زیرا مانند فارسی، مضاف اعراب ثابتی (کسره) ندارد که بتوان از فکّ آن گفتگو داشت، ولی وقتی مضاف و مضاف‌الیه را از حالت اضافه خارج می‌کنند و بین آنها با کلماتی مانند مفعول به، ظرف، قسم، نعت، ندا و جز آن فاصله افکنند، آن را با اصطلاح فصل بیان می‌کنند» (تجلیل، ۱۳۵۴: ۹۶۰).

در زبان فارسی، دو اصطلاح فکّ و فصل به طور گسترده به کار گرفته می‌شود و نه تنها

بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله می‌اندازد، که گاه به ندرت میان موصوف و صفت نیز سلب حرکت می‌کند؛ مانند بیت زیر که در «بیژن جوان» فکّ اضافه نمایان است:

«چو گرگین چنین گفت بیژن جوان بجنبیدش آن گوهر پهلوان»

(شاهنامه، ۱۳۸۹: ج ۲، ۶۶۱)

در تعریف فکّ اضافه گفته‌اند خارج کردن دو کلمه از حالت اضافه است، بدین روش که اسمی را از صورت و حال اضافه خارج کنند و اضافه را مقطوع سازند و این عمل به راه‌های مختلف انجام می‌پذیرد که دکتر معین به سیزده قسم آن اشاره کرده است (معین، ۱۳۷۰: ۲۰۲-۲۰۷). آنچه در این مباحث به موضوع ما ارتباط دارد، بندهای سوم و چهارم آن است که به تقدّم مضاف‌الیه بر مضاف اشاره دارد و بیان می‌کند هر گاه چنین اتفاقی رخ دهد و پس از مضاف‌الیه حرف «را» قرار گیرد، عمل فکّ اضافه اتفاق افتاده است. در پی چنین اظهاراتی، دکتر تجلیل نکات ظریفی مطرح کرده و اظهار داشته است آنجا که «رای» حرف اضافه، میان مضاف و مضاف‌الیه فاصله اندازد، دیگر فکّ اضافه نیست، بلکه «فصل اضافه» است.

نظر استادان ارجمند بر سبک و سیاق زبان عربی صحیح است، اما با توجه به آنچه در بند پیشین آمد، نگارنده بر آن است که این گونه موارد، مصداق گروه‌های اسمی گسسته و «را» نیز نشانه کسره اضافه است.

علاوه بر موارد و شواهدی که پژوهشگران ذکر کرده‌اند، می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد که دقیقاً مصداق فکّ یا فصل اضافه در زبان عربی‌اند. در این گونه شواهد، هیچ تغییری در ساختار نحوی مضاف و مضاف‌الیه دیده نمی‌شود و فقط «را»ی حرف اضافه، دو اسم را از حالت اضافی خارج می‌کند. ضمن آنکه این حرف در همه جملات نقش یک‌سان ندارد؛ گاه اسم پیش از آن مفعول صریح یا غیرصریح است و گاه مسند‌الیه یا مسند. در چنین ساختاری، آنجا که بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله نباشد، فکّ اضافه و آنجا که کلمه و یا گروهی از کلمات حایل شوند، فصل اضافه نامیده می‌شود. برای روشن شدن موضوع، مباحث را در چهار گروه تقسیم‌بندی و همراه با شواهد، ارائه کرده‌ایم:

الف. «را»ی فکّ یا فصل اضافه و نشانه مفعول صریح

«آزرد کرد کژدم غربت جگر مرا گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا»

(قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۱)

«گویی که حجّتی تو و نالی به راه من از نال خشک خیره چه بندی کمر مرا»
(همان: ۱۳)

«ز بهر زن و زاده و دوده را بپیچد روان مرد فرسوده را»
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۴۴)

ب. «را»ی فکّ یا فصل اضافه و نشانهٔ مفعول غیر صریح

«در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم صفرا همی برآید از انده به سر مرا»
(قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۱)

«با خاطر منور روشن تر از قمر ناید به کار هیچ مقرر قمر مرا»
(همان: ۱۲)

ج. «را»ی فکّ یا فصل اضافه و نشانهٔ مسندالیه

«هرچند مسکنم به زمین است روز و شب بر چرخ هفتم است مجال سفر مرا»
(همان)

«دانم که نیست جز که به سوی تو ای خدا روز حساب و حشر مفرّ و وزر مرا»
(همان: ۱۳)

«زمزم اگر ز آبها چه پاک تر است پاک تر از زمزم است ازار مرا»
(همان: ۱۲۵)

«چون نکنم جان فدای آنکه به حشر آسان گردد بدو شمار مرا»
(همان)

«دل ز خرد گشت پر ز نور مرا سر ز خرد گشت بی خمار مرا»
(همان: ۱۲۶)

د. «را»ی فکّ یا فصل اضافه و نشانهٔ مسند

«یار من امروز علم و طاعت بس شاید اگر نیستی تو یار مرا»
(قبادیانی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)

«هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا»
(همان: ۱۳)

«چون نکنم بر کسی ستم نبود حشمت آن محتشم به کار مرا»
(همان: ۱۲۵)

«هست بدو گشتم و زبان و سخن هر دو بدو گشت پیشکار مرا»

(همان: ۱۲۶)

یادآوری می‌شود که هر جا میان مضاف و مضاف‌الیه فاصله ایجاد شود و در پایان آن حرف اضافه «را» قرار گیرد، نمی‌توان آن را نشانهٔ فکّ یا فصل اضافه دانست؛ زیرا گاه سبک و سیاق کلام به گونه‌ای است که کلمات دیگر مانند فعل و قید و گروه یا جمله‌واره‌ای دیگر می‌تواند گروه‌های گسسته به وجود آورد. در چنین جملاتی، «را» نشانهٔ مفعول است؛ مانند:

«شهباز عشق پر فکند پر بند این صعوهٔ تخیل و تخمین را
سنگی که پای بندهٔ او ساید دندان شکست رفعت و پروین را»

(صفای اصفهانی)

همچنان که ملاحظه می‌شود، افعال متعددی هستند و طبیعی است که مفعول صریح با نشانهٔ «را» ظاهر شود.

۵. «را»ی زاید و تأکید

«را»ی زاید در متون زبان فارسی گاهی به کار رفته و بیشتر جنبهٔ تأکید داشته است. در زبان مردم روزگار اخیر نیز این نکته شنیده می‌شود. نمونه‌های بسیاری از «را»ی زاید را می‌توان در شاهنامهٔ فردوسی جستجو کرد:

«جهاندار هوشنگ باهوش گفت بداریدشان را جدا جفت جفت»

(فردوسی، ۱۳۱۳، ج ۱، ۱۹)

«ببوسید پای و رکیب ورا همی خیره گشت از نهیب ورا»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۹، ۱۰۴)

«علم، خاص مؤمنان راست» (کاشانی، ۱۳۲۵: ۵۶).

را، برای تأکید به کار رفته است.

«مجرم اگرچه ریختن خون بود وبال تو خون من بریز برای ثواب را»

(به نقل از مدرّس تبریزی، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

«رسم ناخفتن به روز است و من از بهر تو را بی وسن باشم همه شب روز باشم با وسن»

(منوچهری، ۱۳۷۵: ۸۰)

«من نیز اگر چه ناشکیم
بنشینم و صبر پیش گیرم
روزی دو برای مصلحت را
دنبالۀ کار خویش گیرم»

(سعدی، ۱۳۷۱: ۸۱۸)

گاهی هم رای مفعولی به طور زاید تکرار می‌شود:

«از این پس برد بوم و مرز تو را
نیازم از بهر ارز تو را»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸، ۴۱۸)

«ز بهر یکی باز گم بوده را
برانداختم میهن و دوده را»

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵: ۲۶)

و نمونه‌هایی از «را»ی زاید در زبان مردم امروز: «آنقدر اصرار کرد تا سرانجام سوگند را خورد» یا «بیشتر دانش‌آموزان از خانه تا مدرسه را پیاده می‌روند».

۶. آوردن «را» با نهاد

استعمال «را» بعد از نهاد بیشتر در متون گذشته دیده می‌شود و در روزگار ما نشانه‌ای از آن نیست:

«گفت خاموشی، که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم، که را غم تخلص من باشد تا تفتیش حال من کند؟» (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۰-۷۱).

«آدم به هندوستان افتاد به کوه سرانندیب. حوا را به جدۀ افتاده» (بلعمی، ۱۳۴۱: ۸۴).
«او را به طلب من آید» (الارجانی، ۱۳۴۳، ج ۳: ۱۳۰).

«گر کرد این عزم کسی را ز تفکر
نفرین کندی هرکس بر آزر بتگر»

(قبادیانی، ۱۳۶۸: ۵۰۷)

«چو دید آن درخشان درفش مرا
به گوش آمدش بانگ رخس مرا»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۱۶۷۳)

«یکی تاج با او بد و مهر
شاه شبان زاده را آرزو کرد گاه»

(همان، ج ۹: ۳۵۰۸)

۷. کاربرد «را» با افعال مجهول

هر گاه فعل متعدی جمله، مجهول شود، بدان معناست که فاعل از ساختار جمله حذف شده و مفعول جای آن را گرفته است، بدین ترتیب، مفعول، نایب فاعل می‌شود و به طور طبیعی حرف «را» حذف می‌گردد؛ اما گاه به ندرت در متون گذشته، حرف «را» همراه

با فعل مجهول به کار رفته است که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:
«اگر هنر کسی به مهمتی که مقلد آن باشد، خللی راه خواهد داد، او را از سر کار دور کرده شود و جانب مهمات را از آن خیانت صیانت نموده آید» (به نقل از خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۷۴).

نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه در متن مقاله مطرح شد، «را» در گذشته بیشتر در نقش حرف اضافه به کار رفته و کمتر نشان مفعول صریح بوده است و در روزگار اخیر نیز فقط زمانی که مفعول معین و مشخص باشد همراه «را» می‌آید. همچنین اشاره شد که آنچه را قدما فکّ و فصل اضافه می‌نامیدند، همواره با مصداق عربی آن تطبیق نداشته و بهتر است آنها را گروه اسمی گسسته بنامیم و «را»ی بعد از مضاف‌الیه را نشانه کسره اضافه به شمار آوریم. علاوه بر این، الگویی به دست داده شد تا فکّ و فصل اضافه منطبق با نحو عربی در زبان فارسی بررسی شود و نقشی را که حرف «را» در ایجاد آن بر عهده دارد، آشکار سازد که نتیجه آن چهار نقش مسندالیهی، مسندی، مفعول صریح، مفعول غیرصریح است. سرانجام اینکه «را» افزون بر نقش‌های مذکور، گاه برای تأکید و به طور زاید به کار می‌رفته و به ندرت همراه با فعل مجهول نیز دیده شده است.

منابع

- ابوسعید ابوالخیر (۱۳۲۰)، *منتخب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، انتخاب مرحوم احمد بهمنیار، تهران، وزارت فرهنگ.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۱)، *دستور زبان فارسی*، فاطمی، تهران.
- الارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب (۱۳۴۳)، *سمک عتیار*، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۶۴)، *دیوان*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۲۴)، *تاریخ بیهقی*، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران، بانک ملی ایران.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران، علم.

- تجلیل، جللیل (۱۳۵۴)، «هکت و فصل در اضافه»، مجله گوهر، شماره یازدهم و دوازدهم.
- جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (۱۳۲۰)، *دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی؛ سرآمد قصیده سرایان ایران در سده ششم*، به تصحیح و حواشی حسین وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک (۱۳۱۲)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به سعی و اهتمام و تصحیح علامه قزوینی، مشهد، بی‌نام.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱)، *دیوان*، از روی نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، به خط کیخسرو خروش، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۵)، *دیوان*، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوآر.
- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۶۷)، *دستور زبان فارسی*، کتاب حرف اضافه و ربط مشتمل بر تعریف و تقسیم و شرح و اصلاحات معانی و کاربرد حروف، تهران، سعدی.
- خیام‌پور، ع. (۱۳۷۲)، *دستور زبان فارسی*، کتابفروشی تهران، تهران.
- سعد سلمان، مسعود (۱۳۸۴)، *از کوهسار بی فریاد (برگزیده قصاید مسعود سلمان)*، گزینش و گزارش مهدی نوریان، تهران، جامی.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹)، *گلستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۷۱)، *کلیات شیخ سعدی*، از روی نسخه تصحیح‌شده محمدعلی فروغی، تهران، ققنوس.
- _____ (۱۳۸۴ الف)، *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۴ ب)، *گلستان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۹)، *دیوان*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، زوآر.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۱)، *دستور زبان فارسی*، تهران، اساطیر.
- شفیعی، محمود (۱۳۷۷)، *شاهنامه و دستور*، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- طبری، محمد بن جریر (بی‌تا)، *بهرام چوبین از ترجمه تاریخ طبری*، به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، امیرکبیر.
- عوفی، محمد بن محمد (۱۳۲۴)، *منتخب جوامع الحکایات*، به اهتمام محمدتقی بهار، تهران، وزارت فرهنگ.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۵)، *منطق‌الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۹۰)، *تذکر! الاولیا*، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوآر.

- فخرالدین گرگانی (۱۳۳۸)، ویس و رامین، تصحیح مجتبی مینوی، ناشر بروخیم.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۱) فرخی سیستانی: بحثی در شرح احوال و روزگار شعرا، مشهد، کتابفروشی باستان.
- فرخی، ابوالحسن علی بن جولوغ (۱۳۸۵)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۱۳)، شاهنامه، تصحیح عباس اقبال و مجتبی مینوی و سعید نفیسی، تهران، ناشر بروخیم.
- _____ (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، دایر! المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۹۶۷)، شاهنامه، به اهتمام رستم علی‌یف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، تهران، سخن.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی (۱۳۲۵)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، سنایی.
- مدرس تبریزی خیابانی، میرزا محمدعلی (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی، به اهتمام حمیده حجازی، با دو مقدمه در شرح حال مؤلف از استاد شیخ جعفر سبحانی تبریزی و دکتر مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- مشکو!الدینی، مهدی (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- معین، محمد (۱۳۷۰)، اضافه، چاپ پنجم تهران، امیرکبیر.
- منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۷۵)، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۳۶)، مثنوی معنوی، تهران، امیرکبیر.
- نائل خانلری، پرویز (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، چاپ یازدهم، تهران، توس.
- نصرالله منشی، ابوالعالی (۱۳۸۶)، کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴)، مخزن الاسرار، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران، زوآر.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۱)، دستور زبان فارسی (۱)، تهران، سمت.